

منصور حکمت و کمونیسم سیاسی

یاد عزیز منصور حکمت گرامی باد!

حمید تقوایی

مندرج در انترناسیونال ۹۲۸

یاد عزیز منصور حکمت گرامی باد!

۴ ژوئیه ۲۱ مصادف با نوزدهمین سالگرد درگذشت منصور حکمت است. منصور حکمت کمونیسم زنده و پویا و فعالی را نمایندگی میکرد که هنوز، نوزده سال بعد از درگذشتش، تازه و شاداب و حتی بیش از پیش راهگشا و مربوط به شرایط سیاسی امروز در ایران و در سطح جهانی است.

دو سال قبل حزب ما جزوه ای تحت نام "از گروه فشار تا حزب سیاسی" شامل پنج مقاله و سخنرانی از منصور حکمت منتشر کرد. این نوشته ها عبارتند از: حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی، جنبش سلبی و اثباتی، آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است، این حزب شما است، و سخنرانی در گوتنبرگ سوئد.

مطالعه این جزوه را به همه کسانی که خود را کمونیست میدانند و یا خواهان آشنائی با متد و شیوه تفکر منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری هستند توصیه میکنم.

همچنین سال گذشته در سالگرد درگذشت منصور

حکمت سمیناری در مورد خصلت سیاسی کمونیسم کارگری داشتم که متن کتبی آن نیز همان زمان منتشر شد. این سمینار نیز اساساً به ویژگی‌های کمونیسم سیاسی و اجتماعی می‌پردازد. این نوشته را در اینجا درج میکنم چون با توجه به عملکرد برخی از نیروهای چپ فرقه‌ای که از گروه فشار، آن‌هم نه بر حکومت بلکه بر اپوزیسیون راست، فراتر نمیروند، باید گفت تأکید بر بدیهیاتی مثل خصلت سیاسی و اجتماعی کمونیسم متأسفانه هنوز موضوعیت دارد.

۳ ژوئیه ۲۰۲۱

منصور حکمت و کمونیسم سیاسی

(این نوشته بر مبنای سمیناری تحت همین عنوان تدوین شده است. بخشهایی خلاصه شده‌اند و پاراگراف‌هایی اضافه شده است.)

مناسبت این سمینار، هجدهمین سالگرد درگذشت منصور حکمت است. هجده سال است که او را از دست داده ایم

و هر سال در سالگرد درگذشتش او را بزرگ میداریم و درباره نقش برجسته اش در جنبش کمونیستی و نظرات و دستاوردهایش صحبت میکنیم. در این سمینار قصد من توضیح خصلت سیاسی کمونیسم منصور حکمت است.

ممکن است در نگاه اول سیاسی بودن کمونیسم بدیهی به نظر برسد. واضح است که کمونیسم مستقیماً به سیاست مربوط است و خصلتی سیاسی دارد ولی همانطور که کمونیسم کارگری هم یک بدیهیت است و با این حال صفت کارگری لازم است تا کمونیسم واقعی را از انواع کمونیسم های بورژوائی جدا کند، کمونیسم سیاسی هم در تمایز از کمونیسم هائی مطرح میشود که ایدئولوژیک و فرقه ای و مکتبی اند. البته اگر نظرات و خط و سیاستی که مارکس مطرح کرد و در مانیفست کمونیست بیان شده و احزابی مثل بلشویکها در روسیه نمایندگی میکردند ادامه می یافت نه به صفت کارگری و نه به صفت سیاسی نیازی نمیبود. ولی متأسفانه این اتفاق نیفتاد. نیروهای ناسیونالیستی استقلال طلب و صنعتی گرا در کشورهای تحت سلطه خود را کمونیست

نامیدند و در روسیه و کشورهای اروپای شرقی نیز تحت نام کمونیسم نوعی نظام سرمایه داری دولتی شکل گرفت که شکست خورد و فروپاشید و نیروهائی که به این کمپ متعلق بودند هم دوره شان به پایان رسید. در این شرایط کاملاً ضروری بود که شخصی مثل منصور حکمت پرچم کمونیسم کارگری را در تمایز از کمونیسم روسی و چینی و غیره بلند کند و حقانیت و مطلوبیت کمونیسم و رابطه آن با خواست و آرمانهای انسانی و زندگی و مبارزات روزمره توده کارگر و توده مردم را نشان دهد. در نزدیک به دو دهه ای که از مرگ منصور حکمت میگذرد تحولات زیادی رخ داده که حقانیت و ضرورت و مطلوبیت کمونیسمی که او معرفی میکرد را به وضوح نشان داده است. ضرورت و مطلوبیت کمونیسم مارکسی، کمونیسم مانیفست، کمونیسمی که از ابتدا قرار بود کارگری باشد و سیاسی باشد.

وقتی از "کمونیسم سیاسی" صحبت میکنیم نکته اول این است که در تمایز از چه نوع کمونیسمی صفت سیاسی را بکار میبریم؟ کمونیسم کارگری در تمایز از کمونیسمهایی بود که به طبقه کارگر متعلق نبودند،

غیرکارگری بودند، کمونیسم نوع چینی، نوع روسی، کمونیسم چریکی و غیره. کمونیسم سیاسی در تمایز از کمونیسم های فرقه ای، ایدئولوژیک و مکتبی، کمونیسم های مبتنی بر صرفاً عقیده و موضعگیری و مرزبندی تعریف میشود. این نوع کمونیسم های غیرسیاسی هم جزئی از جنبشها و شاخه های مختلف کمونیسم غیر کارگری هستند و در جنبش ناسیونالیستی چپ ریشه دارند ولی در این بحث من وارد این جنبه نمیشوم و سعی میکنم غیر سیاسی بودن فرقه های ایدئولوژیک را با نشان دادن و بی ربط بودن آنان به مبارزه طبقاتی در عرصه های مختلف باز کنم و توضیح بدهم.

منصور حکمت اولین بار در سال ۹۹ در نوشته ای تحت عنوان "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی" نقد خود را از کمونیسم های فرقه ای - ایدئولوژیک مطرح میکند. منظور او از گروه فشار "فرقه های عقیدتی" و "محافل فکری" هستند که قدرت سیاسی و "تاثیر گذاری بر معادلات قدرت" در یک جامعه بر نظر و عملشان حاکم نیست. غیر اجتماعی و بی ربطی به تحولات سیاسی زنده در جامعه نیز یک خصوصیت

دیگر چنین نیروها ئی است. این ویژگی را نیز منصور حکمت با استعاره " کاهنان سرخپوش معبد تاریخ " بیان و نقد میکند.

منظور از کمونیسم غیرسیاسی چنین فرقه ها و محافلی هستند. کمونیسم کارگری، کمونیسم منصور حکمت، اساسا در تمایز از شاخه های مختلف کمونیسم بورژوائی و در نقد عمیق آنها خود را تعریف میکند و کمونیسم عقیدتی - مکتبی خود شکل معین و متاسفانه رایجی از کمونیسم غیر کارگری در زمانه ما است. شاخه های سیاسی و اجتماعی کمونیسم بورژوائی نیز وجود دارند (کمونیسم چینی و روسی دو نمونه بارز کمونیسم های غیر کارگری اما سیاسی و اجتماعی هستند). به عبارت دیگر هر نیروی کمونیسم بورژوائی لزوما غیر سیاسی و مکتبی نیست ولی هر کمونیسم مکتبی ای قطعا به کمپ کمونیسم بورژوائی متعلق است.

درک متافیزیکی کمونیسم مکتبی از مبارزه طبقاتی

اولین وجه تمایز کمونیسم سیاسی و غیرسیاسی درک

و تلقی و تبیین آنها از یک پدیده و مقوله پایه ای یعنی از مبارزه طبقاتی است. کمونیسم سیاسی از نظر متدولوژیک و در نحوه ای که مبارزه طبقاتی را می بینید و تبیین میکند و بر آن مبنا مبارزه و فعالیت میکند کاملاً از کمونیسم غیر سیاسی و مکتبی که او هم معتقد است طبقه کارگر را نمایندگی میکند متمایز است. یک خصیصه کمونیسم های مکتبی اینست که بقول منصور حکمت "دوز بالائی" از آگاهی و وقوف به طبقاتی بودن مبارزه را وارد مبارزه طبقاتی میکنند. گویا طبقات و بطریق اولی فعالین و اکتیویستها و توده مردمی که در مبارزه درگیرند میدانند که مشغول مبارزه طبقاتی هستند. بر این امر آگاهند که دارند با طبقه مخالف خود میجنگند. و بدون این آگاهی و وقوف مبارزه کنندگان، مبارزه طبقاتی نخواهد بود. با این درک، مارکسیسم بعنوان علم رهائی طبقه کارگر و نظریه ای که مبارزه طبقاتی را تبیین کرده و نشان داده تاریخ جوامع بشری تاریخ مبارزه طبقاتی است و غیره تبدیل میشود به پیش شرط مبارزه طبقاتی! به نحوی که گویا قبل از اینکه مارکس از مبارزه طبقاتی صحبت کند در تاریخ چنین مبارزه ای وجود نداشته است!

این متافیزیسمی است که گمان میکند یک پدیده با آگاهی بر آن موجودیت پیدا میکند. اگر شما مواضع کمونیسم‌های غیر سیاسی را در برخورد به اوج مبارزه طبقاتی یعنی به انقلاب بررسی کنید میبینید انقلاب تبدیل میشود به مبارزه بین چپها و غیر چپها، بین کمونیستها و غیر کمونیستها، یا بین پیروان مارکس و مخالفین مارکس. گویا اولاً قبل از مارکس انقلابی وجود نداشته است و ثانیاً بعد از مارکس هم تنها تحولی شایسته نام انقلاب است که رهبرش مارکسیستها باشند. گویا مارکس گفته است انقلاب پدیده ای است تحت رهبری پیروان من! و اگر چنین نباشد تحول هر اندازه هم که زیر و رو کننده باشد انقلاب نیست.

انقلاب خود یک نقطه اوج و یا بروز خیلی آشکار مبارزه طبقاتی است. و کسی که با درک ذهنی از مبارزه طبقاتی آگاهی را به پیش شرط تبدیل میکند، در برخورد به انقلابات به پاسیفیسم کامل مبتلا میشود. یک پدیده عینی را چون با ذهنیاتشان منطبق نیست و با معیارهای ذهنیشان خوانائی ندارد رد میکنند و نمیپذیرند و در

نتیجه نقش و وظیفه ای نیز برای خود قائل نیستند. در برخورد کمونیسم غیر سیاسی به عرصه های دیگر مبارزه هم این متافیزیسیم حاکم است.

یک نتیجه دیگر این نوع نگرش، محدود کردن مبارزه طبقاتی به صرفا مبارزه کارگران است. مبارزه طبقاتی محدود میشود به مبارزه کارگران برای مطالبات صنفی شان و یا حداکثر علیه دولت و کارفرمایان برای احقاق خواسته هایشان. در این دیدگاه مثلا مبارزه علیه مذهب و یا مبارزه زنان علیه تبعیض جنسیتی امری طبقاتی نیست. گویا سلطه مذهب بر دولت و جامعه و یا ستمکشی زن به طبقات و به سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر مربوط نیست. شکل فرموله شده و تئوریزه شده این تفکر تقسیم بندی مسائل و عرصه ها و مبارزات به دموکراتیک و سوسیالیستی است و آن مبارزاتی که دموکراتیک ارزیابی میشوند طبقاتی نیستند و یا اگر باشند اصلاح طلبانه و رفرمیستی و حاشیه ای اند و حداکثر میشود حمایت مشروط از آنها کرد و یا رگه های کمونیستی را در آنها تقویت کرد.

این علی العموم برخورد چپ غیر سیاسی به مبارزات

جاری بخشهای مختلف جامعه است. در این دیدگاه کارگر اولاً فقط یک صنف تولید کننده است. گویا کارگر به عنوان زن یا بعنوان مهاجر یا فرد منسوب به ملیت و مذاهب مختلف و کلاً بعنوان شهروند درد و مسئله ای ندارد و در نتیجه ثانیاً مبارزه و اعتراضش هم فقط به کارخانه محدود میشود. وقتی از این زاویه به مبارزات نگاه کنید مبارزه طبقاتی محدود میشود به در صد کوچکی از آن کشمکش عظیم طبقاتی که در جامعه جریان دارد.

بقول منصور حکمت کلمه مبارزه ترجمه خوبی برای لغت struggle که در انگلیسی برای مبارزه طبقاتی بکار میرود نیست. کشمکش یا تخاصم و درگیری طبقاتی ترجمه مناسب تری است. این کشمکش هم در سطح فرهنگ و هنر و ادبیات و در فیلم و تئاتر و موزیک جریان دارد و هم در سیاست و اقتصاد و مسائل اجتماعی. این کشمکش طبقاتی تعطیل ناپذیر است و به آگاهی و وقوف افراد هم هیچ ربطی ندارد.

در برخورد کمونیسم مکتبی به اکتیویستها و فعالین

جنبش‌های اعتراضی و حق طلبانه نیز این برخورد ذهنی را می‌بینید. فعالین درگیر در یک حرکت اعتراضی را نه بر مبنای نقش و جایگاه عملی شان بلکه از نظر تعلق فکری عقیدتی شان می‌سنجند و قضاوت میکنند و خود آن حرکت نیز بر مبنای نظرات و مواضع اکتیویست‌هایش ارزیابی میشود. در ذهنیت وارونه کمونیسم مکتبی اینکه یک حرکت و جنبش اعتراضی چه مضمونی دارد و چه خواسته‌ها و اهدافی را دنبال میکند کاملاً تحت الشعاع اینکه فعالینش چه عقاید و گرایشاتی دارند قرار می‌گیرد. کمونیسم غیر سیاسی همانطور که خود را بر مبنای عقاید و مواضع رادیکال و چپ میداند، جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی را نیز بر مبنای عقاید غیر کمونیستی فعالینش، غیر انقلابی و راست و غیر قابل حمایت ارزیابی میکند. مبنای هردو برخورد ذهنی و مکتبی و بی ربط به واقعیت است. یکی از فاکتورهائی که باعث میشود کمونیسم فرقه ای کاملاً پاسیو باشد و صرفاً به مجموعه ای از نظرات و مواضع تنزل پیدا کند همین درک اسکولاستیکی و متافیزیکی از مبارزه طبقاتی و از فعالین در عرصه های مختلف این مبارزه است.

از نظر ما، از نظر کمونیسم سیاسی، مبارزه طبقاتی یک کشمکش هر روزه است که در تمام سطوح و روندها و تحولات فکری و اجتماعی و سیاسی، حتی در دعوای داخل حکومتی ها و احزاب حکومتی در همه کشورها، میتواند رد پایش را ببینید. این تبیین جامع از مبارزه طبقاتی در تمامی آثار منصور حکمت، بویژه در "تفاوتهای ما" و در سمینار اول و دوم کمونیسم کارگری به روشنی مورد بحث قرار گرفته و توضیح داده شده است. بقول منصور حکمت حتی در فرهنگ و در هنر و ادبیات و در ارزشها و اخلاقیات و غیره می بینید که دو نگرش هست، دو تفکر هست، دو انتظار و توقع هست، دو رشته ارزشها و آمال و آرزوها هست که به یکی چپ اطلاق میکنیم و به دیگری راست و این بازتاب کشمکش طبقاتی بین دو طبقه اصلی جامعه در همه سطوح است.

این معنی واقعی و عینی مبارزه طبقاتی است. وقتی مارکس میگوید مبارزه طبقاتی تاریخ را میسازد منظورش این است و نه فقط آن مقطعی که کارگر اعتصاب میکند و یا انقلابات در میگیرد. در مواقعی هم که ظاهراً همه

چیز آرام است، در شرایطی که انقلابی و یا اعتراضات اجتماعی چشمگیری هم وجود ندارد، تخصص طبقاتی تعطیل نمیشود. در هر حال آنچه تعیین کننده است و دولتها و دیکتاتورها و پارلمانها و ارگانهای حاکم در جامعه را وادار میکند این یا آن سیاست را اتخاذ کنند و این یا آن موضع را بگیرند کشمکش است که بقول مارکس گاه پنهان گاه آشکار در جامعه جریان دارد. در دوران انقلاب یا وقتی جنبشهای اجتماعی عظیمی شکل میگیرند، مبارزه طبقاتی آشکار شده است. ولی در شرایط "آرام" هم مبارزه طبقاتی جریان دارد. این دید جامع از مبارزه طبقاتی نقطه شروع در دستور گذاشتن یک پراتیک وسیع برای کمونیستهاست.

کمونیسم پراتیک

کمونیسم سیاسی کمونیسم پراتیک است. سیاست، برخلاف تصور چپ مکتبی، فقط موضعگیری و اعلام مواضع نیست. فقط عقیده داشتن که چیزی خوب است و یا بد است و ابراز عقیده کردن و حتی تحلیل و بررسی کردن کافی نیست. این شاید برای آکادمیسینها، تاریخ

نویسان، برای ناظرین تاریخ و کسانی که میخواهند تاریخ را قضاوت و ارزیابی کنند و یا برای نسلهای بعدی بنویسند و به میراث بگذارند، کافی باشد ولی برای کمونیسم سیاسی این فقط نقطه شروع است. عقیده ما، تبیین ما، درک ما و ارزیابی ما از تحولات و پدیده ها گام اول است و اهمیت تعیین کننده ای هم دارد ولی اگر همین جا متوقف بشویم کمونیست نیستیم. میتوانید در سطح تبیین و تحلیل و نظر متوقف شوید و یک متفکر و تحلیلگر و یا یک هنرمند مارکسیست مطلع و باسوادی هم باشید ولی سیاسی نیستید. در مبارزه طبقاتی تفسیر دنیا بدرد کسی نمیخورد. بقول مارکس بحث بر سر تغییر دنیا است و نه تعبیر آن.

پراتیک در محور کمونیسم سیاسی قرار دارد. منصور حکمت به تبع مارکس کمونیسم کارگری را "ماتریالیسم پراتیک" مینامد. و در نوشته ها و سخنرانی های متعددی بر دخالتگری و عمل و پراتیک به عنوان یک رکن مهم کمونیسم کارگری تاکید می کند.

کمونیسم غیرسیاسی حتی جنبشها و احزاب و شاخه

های مختلف کمونیسم را نه بر اساس جایگاه و نقش اجتماعی و عینی آنها بلکه بر مبنای عقاید و نظراتشان ارزیابی میکند. بعنوان مثال برخورد کمونیسم فرقه ای به شاخه های دیگر کمونیسم بورژوائی که در قرن بیستم، بخصوص بعد از انقلاب اکتبر، شکل گرفتند بر مبنای اعتقادات و مواضع و نظرات آنها بود. احزاب و نیروهای سیاسی بر مبنای اینکه مثلا در قبال انقلاب اکتبر و کمونیسم روسی و یا مائوئیسم و تروتسکیسم و مشی چریکی و غیره چه موضعی داشتند قضاوت و طبقه بندی میشدند و نه بر اساس جنبشها و تحولات عینی که در آنها دخیل بودند. اینکه هر حزب یا نیروی سیاسی خودش چکاره بوده است، و در یک جنبش عینی و یا انقلاب و حرکت اعتراضی چه نقش و جایگاهی داشته است، اینها اصلا مطرح نیست. هر سازمان و حزبی بر مبنای اینکه چقدر به موازینی که از نظر کمونیسم مکتبی جزو اصول است وفادار مانده یا نمانده است قضاوت میشود. معیارشان اینست که احزاب و نیروها چقدر از نظرات مارکس دور شدند و یا نشدند؛ رویونیسم بودند یا نبودند. درست مثل پیروان مذاهب که یکدیگر را به ارتداد و کفر و غیره متهم میکنند.

کمونیسم کارگری کلامقوله رویونیسم را کنار میگذارد. منصور حکمت و کمونیسم او معتقد است اگر کسی بنام کمونیسم اهداف و آرمانهای غیر کارگری را دنبال میکند، درواقع لباس کمونیسم را برتن جنبش دیگری کرده است. مساله بر سر جنبشها با اهداف و آرمانهای مختلف است. پراتیک از همینجا وارد تحلیل کمونیسم کارگری میشود. وقتی به گرایشات و افرادی مثل استالین و استالینیسم و مائو و مائوئیسم و غیره میرسیم مساله این نیست که چه کسی مارکس را خوب فهمیده است یا نفهمیده است، بلکه بحث بر سر اینست که مکان عینی هر نیرو در مبارزه طبقاتی در آن مقطع چیست؟ به چه جنبشی متعلق است؟ چه هدف و آرمانی داشته است؟ به کجا میخواهد برود؟ تئوری بعدا وارد میشود. اینکه هر نیروئی چطور خودش را توضیح میدهد و سیاستهایش را تئوریزه میکند یک بحث است و اینکه بطور عینی و واقعی چه نقشی ایفا میکند بحث دیگری است. اگر در حزبی، فرض کنید حزب کمونیست چین و یا حزب کمونیست شوروی، اختلافات نظری و یا فراقسیون و انشعاب و غیره شکل میگیرد به این خاطر است که

پراتیک‌های مختلفی را در دستور حزب می‌گذارند. و نه به این خاطر که نظرات همدیگر را خوب نفهمیده‌اند. مساله این نیست که مثلاً استالین نظرات لنین یا مارکس را خوب نفهمیده بود و یا در آنها تجدید نظر کرده بود.

این تبیین و تحلیل از گرایش‌ها و احزابی که چپ‌های فرقه‌ای با رویزیونیسم و انحراف از اصول مارکسیسم، توضیح می‌دهند در بحث‌های منصور حکمت در نقد تجربه شوروی (بولتن‌های مارکسیسم و مسئله شوروی ۸۶-۱۹۸۵) به تفصیل توضیح داده شده است. بقول خود منصور حکمت این شیوه نقد تجربه شوروی خود نقطه شروع و مبنای خط و جهت‌گیری و خط فکری‌ای بود که چند سال بعد به طرح نظرات کمونیسم کارگری منجر شد.

در محور کمونیسم پراتیک منصور حکمت تبیین جنبشی از مبارزه طبقاتی قرار دارد. منصور حکمت کمونیسم را قبل از هر چیز یک جنبش اجتماعی میداند و در برخورد به احزاب و سازمانها و نیروهای سیاسی نیز از جنبشها شروع میکند. اینکه هر کس و هر حزب و نیروی

سیاسی چه خصلت و ماهیتی دارد و چه سیاستها و اهدافی را دنبال میکند ناشی از موقعیت او در جنبشهای طبقاتی است. بعنوان نمونه مائو از نظر ما به جنبش مدرن و صنعتی کردن چین متعلق است. او کسی بود که میخواست نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره چین را در هم بکوبد، چین را مستقل و صنعتی کند و به این هدف هم رسید. این جوهر مائوئیسم است. اگر به اسم مارکس صحبت میکند به این خاطر است که در آن دوره بعد از انقلاب اکتبر مارکسیسم و کمونیسم اعتبار و محبوبیت جهانی و توده ای داشته است ولی بطور عینی باید جایگاه مائو و مائوئیسم را با جنبش اش تشخیص و توضیح داد نه مثلا با کتاب درباره تضاد. کلا برای نقد و شناخت عمیق نظرات و تئوریهها و سیاستها باید ابتدا جنبش و پایه عینی و اجتماعی آنها را بازشناخت. از نظر پراتیکی هم جایگاه و نقش جنبشها تعیین کننده است. برای کمونیسم دخالتگر و پراتیک بحث از چه باید کرد شروع میشود و برای پاسخ به این سؤال باید جنبشها و حرکتهای عینی اجتماعی را بشناسید و جایگاه خودتان را آنجا پیدا کنید.

قدرت سیاسی

فاکتور سوم در تمایز ما از کمونیسم غیرسیاسی که خود از دو فاکتور جامع و ابژکتیو دیدن مبارزه طبقاتی، و ماهیت عملی و پراتیکی و دخالتگرانه کمونیسم کارگری ناشی میشود، اهمیت و جایگاه کسب قدرت سیاسی است. هدف و استراتژی ما خلع ید سیاسی از بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی است. برای رسیدن به این هدف هزار و یک کار باید کرد و در هزار و یک جنبش و اعتراض و اعتصاب و مبارزه باید شرکت و دخالت کرد. ولی در همه این فعالیتها امر و هدف استراتژیک یک حزب کمونیستی اینست که از بورژوازی خلع ید سیاسی کند. این جوهر کمونیسم سیاسی و جوهر حزب است.

منصور حکمت میگوید حزبی که تصرف قدرت سیاسی بر سیاستها و تاکتیکها و فعالیت های روزمره اش و بر تفکر و چشم اندازش ناظر نباشد و سیاستهایش معطوف به قدرت سیاسی نباشد حزب نیست بلکه حداکثر یک گروه فشار است.

کمونیسم های مکتبی در مورد قدرت سیاسی هم، مثل همه پدیده های دیگر، صرفاً موضع معینی دارند. اساس موضعشان هم اینست که طبقه کارگر باید خودش قدرت را بگیرد. اینکه چطور و با چه شیوه ای باید این اتفاق بیافتد و نقش کمونیستها در این میان چیست و غیره معلوم نیست. درست است، طبقه کارگر باید قدرت را بگیرد ولی کمونیستی که خود را جزئی از جنبش طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی نمی بیند تنها طبقه را از قدرت دور میکند! قدرت سیاسی را به طبقه احاله میکنند و خودشان را بی وظیفه میکنند. بقول منصور حکمت تصرف قدرت سیاسی حلقه گذار از تعبیر دنیا به تغییر دنیا است. کمونیسم غیر سیاسی که همه زندگی اش تعبیر و تفسیر است این حلقه را لازم ندارد.

اهمیت تعیین کننده مبارزه برای سرنگونی

معطوف و متمرکز بودن بر تصرف قدرت سیاسی در استراتژی و سیاستها و عملکرد هر روزه کمونیسم کارگری ما را به اهمیت محوری و تعیین کننده امر سرنگونی و مبارزه برای سرنگونی میرساند. یک وجه

مهم نظرات و نوشته ها و سمینارهای منصور حکمت بازشناسی و معرفی جنبش سرنگونی و خصوصیات آنست. نقد و مقابله بی امان با تز استحاله و نیروهای دو خردادی، تمرکز بر بی افقی و درماندگی و بحران و بن بست اقتصادی و سیاسی رژیم، نوشته هائی مثل رویاهای ممنوعه مجاهد، سناریوی سیاه و سناریوی سفید، و در یک سطح نظری عمیق تر و تئوریک تر، بحث تعیین کننده و کاملاً نو و راهگشای منصور حکمت در مورد خصلت سلبی انقلاب، همه نشان دهنده مبارزه بی امان کمونیسم منصور حکمت برای سرنگونی حکومت است. امر سرنگونی و تمرکز بر آن در واقع ترجمه سیاسی - عملی نظریه حزب و قدرت سیاسی و یک وجه تمایز مهم کمونیسم کارگری از گروههای فشار و فرقه های عقیدتی - مکتبی است.

نکته مهم دیگر اینکه سرنگونی بورژوازی در جغرافیای سیاسی معینی به عنوان کشور اتفاق می افتد. کشور فقط یک پدیده بورژوائی نیست. ملت - دولت ها به دنبال انقلابات بورژوائی و با سلطه نظام کاپیتالیستی شکل گرفتند اما کشور در عین حال یک پدیده سیاسی

طبقاتی و یک اقتصاد سیاسی معین و کنکرت است. شکل مشخص مبارزه طبقاتی کشوری است. سطح رشد نیروهای تولیدی، قوانین کار، تاریخچه و سابقه مبارزه طبقه کارگر، توازن قوا، سیاستها و عملکرد و ساختار مشخص دولتها و غیره و غیره همه کشوری تعیین میشود. ازینرو کشمکشهای طبقاتی نیز خصلتی کشوری دارد. بورژوازی دنیا را به کشورها تقسیم کرده است و قدرت سیاسی را بعنوان نماینده ملت در یک جغرافیای سیاسی معین که کشور نامیده میشود در دست گرفته است. ما با دولتهای بورژوائی در کشورهای مشخص طرف هستیم. نمیتوان سازمان ملل را سرنگون کرد. نمیتوان امپریالیسم جهانی را سرنگون کرد. نمیتوان نئولیبرالیسم را سرنگون کرد. ولی میتوان و باید در هر کشوری بورژوازی را بزیر کشید.

کشور زمین فعالیت سیاسی است و اگر شما نمی خواهید فعالیت سیاسی بکنید بلکه میخواهید مثل چپ فرقه ای فقط موضع بگیری دیگر کشور و مبارزه علیه دولت در یک کشور موضوعیت و اولویت و ویژگی ای برایتان ندارد. میتوانید علیه همه دولتها و علیه بورژوازی جهانی

و علیه امپریالیسم باشید و علیه همه موضع بگیرید و مقاله بنویسید و خیلی هم احساس مجاهدت بکنید بی آنکه در هیچ عرصه و مبارزه معینی امر سرنگونی دولت معینی را دنبال کرده باشید. وقتی کشور و امر سرنگونی دولت در یک کشور معین را کنار بگذارید مبارزه دیگر امر کنکرتی نیست. یک امر ذهنی و انتزاعی است، علیه کاپیتالیسم علی العموم و علیه همه دولت‌ها علی العموم است اما مشغول خلع ید از هیچ دولتی نیست! شما در چپ اروپا و چپ غرب هم این گرایش را میبینید. حتی نیروهای "رادیکال" چپ فرقه ای در رابطه با دولت خودی و گرفتن قدرت سیاسی حرف چندانی برای گفتن ندارند. مثلاً در آلمان نیروهای چپی هستند که در رابطه با موضوعات مختلف مثل پناهندگان و محیط زیست و علیه راسیسم و غیره مواضع مترقی ای دارند. ولی خود دولت آلمان و کشمکش بر سر تصرف قدرت سیاسی در آلمان در دستور هیچ حزب و نیروی کمونیستی در آن کشور نیست. کمونیست‌های مکتبی درگیر مبارزه برای تصرف قدرت سیاسی در هیچ کشوری نیستند. این را سپرده اند به احزاب حکومتی و حداکثر بعنوان گروه فشاری بر آنها عمل میکنند. خودشان برای رسیدن

به قدرت نه نقشه عملی دارند و نه استراتژی ای و نه فعالیت معینی.

رادیکالیسم کمونیستی یعنی با تمام قدرت علیه دولت خودی، علیه دولت کاپیتالیستی در یک کشور. زمانی لنین در دل جنگ جهانی اول و در برابر سوسیال شوونیستهای انترناسیونال دوم فراخوان داد که تمام تفنگها بطرف دولت خودی. خیلی از نیروهای انترناسیونال دوم از جمله سوسیال دمکراسی آلمان این شعار را قبول نکردند و بلشویکها محبور شدند انترناسیونال دو را ترک کنند. ولی نهایتا همین خط و جهت گیری بود که به انقلاب اکتبر و پیروزی بلشویکها منجر شد. لنین خودش صاحب این تئوری بود که جنگ جهانی جنگی بین قدرت های امپریالیستی برای تقسیم جهان است اما از اینجا به این نتیجه نرسید که باید علیه همه امپریالیستها و علیه جنگ امپریالیستی علی العموم مبارزه کرد. این فقط می توانست یک موضعگیری ظاهرا رادیکال اما عملا پاسیویستی باشد. فراخوان لنین این بود که کارگران و کمونیستها در هر کشور علیه دولت خودشان بلند بشوند و به جنگ جهانی

اول به این شکل پایان بدهند. تنها به این شکل میشد نه تنها جنگ را تمام کرد بلکه به سلطه سرمایه داری در کشورهای درگیردرجنگ پایان داد. به نظر من این فراخوان و شعار همه تفنگها بطرف دولت خودی فقط به دوران جنگ محدود نمیشود بلکه همیشه معتبر است. به معنی تحت الفظی مختص دوران جنگی است ولی به معنی استعاره ای و عمومی تر درباره همه دوره ها صادق است. کمونیسم سیاسی اگر میخواهد در مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی نقش ایفا کند اولین وظیفه اش و استراتژی و فلسفه وجودی اش و حزبیت اش اینست که برای خلع ید از بورژوازی در یک کشور معین بجنگد. همه تفنگها به طرف دولت خودی.

انترناسیونالیسم کمونیستی نیز یعنی همکاری و هماهنگی و حمایت احزاب کمونیست از یکدیگر برای تصرف قدرت سیاسی در هر کشور. بورژوازی یک دولت جهانی ندارد. بالاخره باید دولتهای معینی در کشورهای معینی را بزیر کشید. این آرایش سیاسی است که بورژوازی به جهان داده است و پرولتاریا باید در همین آرایش سیاسی بجنگد تا بتواند پیروز بشود.

بعنوان جمعبندی

کمونیسم سیاسی یک وجه تمایز مهم ما از کمونیسم ایدئولوژیک و فرقه ای را بیان میکند. همانطور که کمونیسم کارگری بیانگر تفاوت ما از کمونیسمهای بورژوائی است. کمونیسم غیر سیاسی شاخه ای از کمونیسم غیر کارگری است که ویژگی اش محدود ماندن به موضع گیری و برخورد ایدئولوژیک و اسکولاستیک به واقعیات و تحولات است.

تلقى این نیروها از مبارزه طبقاتی کاملاً غیر واقعی و متافیزیکی است، پراتیک برای این نیروها نقش و جایگاهی ندارد و به طریق اولی قدرت سیاسی و کسب قدرت هم نقش و جایگاهی ندارد. کمونیسمی که مجموعه ای از نظرات و مرزبندی ها است، ممکن است حتی تبیین و تفسیر درستی از پدیده ها و تحولات داشته باشد ولی دخالت گری عملی ای به منظور تغییر شرایط موجود در قاموس اش نیست. ناظری است که از پنجره به صحنه نگاه میکند و در بهترین حالت بعنوان

داور مبارزه ظاهر میشود.

برای کمونیسم مکتبی اینکه مبارزه طبقاتی به کجا میرود و به چه نتیجه ای میرسد و تاریخ چه روندی پیدا میکند و مهمتر از همه چه باید کرد که روند تحولات به نفع طبقه کارگر و در جهت اهداف انسانی کمونیستها باشد اصولا مطرح نیست. دغدغه او ایدئولوژی و مرزبندی و موضع گیری است.

برای کمونیسم کارگری برعکس مبارزه طبقاتی کشمکش بی وقفه ای است بین طبقات که صرفا به سیاست و اقتصاد محدود نمیشود و فقط هم مبارزه کارگر علیه سرمایه دار نیست بلکه در عرصه های مختلف بخشهای مختلف جامعه به جنب و جوش می افتند و یک کشمکش طبقاتی همیشه جریان دارد که حتی درگیری در میان خود طبقه حاکمه بازتابی از آن است.

برای ما مسئله چه باید کرد اساس کار است نه صرفا چه باید گفت و یا چه نباید کرد. وقتی از پراتیک حرکت کنید فوراً کشور به عنوان شکل کنکرت مبارزه طبقاتی

در سیاست‌های شما برجسته میشود و تصرف قدرت سیاسی و مبارزه برای سرنگونی حکومت در هر کشور جایگاه تعیین کننده ای پیدا میکند.

منصور حکمت تئوریسین و پراتیسین این نظرات بود و بعد از فروپاشی شوروی این پرچم را بلند کرد بخاطر اینکه دیگر دوران کمونیسم‌های غیر کارگری تماما سپری شده بود. من در سمینارهای دیگر جنبه های دیگری از نظرات منصور حکمت و ویژگی های کمونیسم او را توضیح داده ام ولی در این بحث خواستم صرفا به خصلت سیاسی کمونیسم منصور حکمت در تمایز با کمونیسم های فرقه ای و ایدئولوژیک پردازم. امیدوارم بحث روشن باشد.

۱۰ ژوئیه ۲۰۲۰

وب سایت:
www.wpiran.org

تقاضای عضویت و همکاری، ارسال پیام و
گزارش از طریق:

پیامگیر تلگرام: [@wpi_tamas](https://t.me/wpi_tamas)

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

سیگنال، واتساپ و تلگرام

اینستاگرام